



{ ۱۳۰ } ای کسانی که ایمان آوردید! ربا نخورید با بهره‌ای چند برابر و افزون شده، خدای را پروا گیرید باشد که به فلاح دست یابید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا
أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ ﴿١٣٠﴾

{ ۱۳۱ } و از آتشی پروا گیرید که برای کافران فراهم شده است.

وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿١٣١﴾
وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ ﴿١٣٢﴾

{ ۱۳۲ } خدا و رسول را فرمان برید باشد که مورد رحمت قرار گیرید.

{ ۱۳۳ } به سوی مغفرتی از جانب پروردگارتان شتاب گیرید و بهشتی که پهنای آن آسمان‌ها و زمین است فراهم شده برای پروا پیشگان.

وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ
عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ
لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٣﴾

{ ۱۳۴ } کسانی که در دوران خوشی و سختی انفاق می‌کنند و فروخورندگان خشم و درگذرندگان از مردم و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ
الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ
اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٤﴾

{ ۱۳۵ } و کسانی که چون گناهی بس بزرگ انجام دادند یا به خود ستم کردند خدا را به یاد آوردند و خواستار مغفرت برای گناه‌شان شدند - و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ - و بر کاری که کردند اصرار نوززند، درحالی که این کار را می‌دانند.

وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا
أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ
مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا
عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾

{ ۱۳۶ } پاداش این افراد آمرزشی است از سوی پروردگارشان و بهشت‌هایی که از زیر آنها نهرهایی روان است، در آن جاودانه‌اند، و چه نیک است پاداش عمل‌کنندگان.

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ
نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿١٣٦﴾



شرح لغات:

سارعوا، فعل امر از مصدر مسارعة: مسابقه در سرعت و شتاب است و سرعت متقابل و افزایش آن را می‌رساند.

مغفرة: نوعی پوشش که از آلودگی و نقص و برگشت مصون دارد.

عرض: آنچه در معرض دید است نه به معنای اصطلاحی مقابل طول.

ینفقون، فعل مضارع از باب افعال، انفاق از نفق: گذر، راهیابی، از میان رفتن و نابود شدن.

سراء: در مقابل ضراء، باید عقبای خوش بیشتر و عمومی تر باشد. از سر و سرور (به ضم سین): خوشی، رفاه، خوشی‌های معیشت، خوشحالی کردن. سرّ (به فتح سین): ضربه به نافگاه. سرّ (به کسر سین): آنچه پوشیده و نهانی است.

ضراء: سختی در معیشت، قحطی.

کاظمین، جمع کاظم فاعل از کظم: بستن سر مشک‌کی که پراز آب است، بستن سدّ بر رودخانه، بستن در، فرو بردن خشم، گرفتن راه تنفس. کظامة: ریسمان مشک، بینی بند شتر، دهانه دره، قنات.

الغیظ: شدت غضب و به جوش آمدن آن و دگرگون شدن گونه و چشم و اعضاست.

العافین، جمع عافی فاعل عفو: گذشت و چشم‌پوشی.

فاحشة: گناه بزرگ و متجاوز از حد. انجام کار بسیار زشت. فاحشه صفت است از فحش. غبن فاحش: بسیار چشمگیر.

بصروا، فعل مضارع از اصرار: پایداری و پافشاری برای انجام کاری و بیشتر در گناه و چیزهای ناشایست گفته می‌شود، از صرّ (به فتح صاد و تشدید راء): پول در همیان نهادن و سر آن را بستن، صدای شدید برآوردن، سوت زدن، صدا کردن



گوش، تیز کردن گوش و بالا نگهداشتن دم. از صِرّ (به کسر صاد): سرمای شدید، صدای وزش باد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

کارزار اُحد و حوادث آن را خداوند حکیم به صورت صفحه درسی برای آگاهی و گسترش بینش مسلمانان قرار داده است تا علل و نتایج را به خوبی دریابند، همان امتی که باید شکل گیرد و رسالت‌ها و حوادثی در پیش دارد.^۱

این آیات (۱۳۰ تا ۱۳۶) با امر و نهی‌ها و وعد و وعیدها و ترغیب و توصیف‌ها، در خلال سطور همین صفحه عبرت‌انگیز و آموزنده آمده است. مسلمانان با اختلاف اندیشه‌هایی که داشتند و هنوز هماهنگی فکری واحدی نداشتند، درباره شکست اُحد اندیشه‌هایی در دل و سخنانی به زبان می‌آوردند. بعضی در وعده‌های پیروزی خدا و رسولش دچار شک شدند و گمان می‌کردند که خداوند وعده‌های بی‌قید و شرطی داده است، و پیروزی جنگ بدر را تاکنون تحقق همان وعده‌ها می‌پنداشتند و اکنون می‌نگرند که ضربه هولناکی بر آنان وارد شده و دشمن پیروزمندانه کشت و مثله کرد و بازگشت! آیات سابق نظر به همین دارد، که شرایط روحی و ایمان و خلوصی که در جنگ بدر پیروزی آورد، در این حادثه نبود. در آن جا گروهی گزیده و اندک و مخلص و مطیع و فرمانبر و بی‌زاد و برگ هم‌پای آن حضرت به حرکت آمدند و به ظاهر قصد جنگ نبود گرچه احتمال آن بسیار بود. چون منظور مصادره اموال تجارتنی قریش و بستن و زیر نظر گرفتن راه تجارتنی

۱. این ندا و بانگ هشیاری، در میان عبرت‌ها و تبیین میدان کارزار نفوس و ربط آن با میدان کارزار اُحد، دلالت بر تحکیم بایگه اصلی اجتماع است. منع ربا و عدالت اقتصادی و انفاق، سنگر اجتماعی پشت جبهه است هم چنان که ایمان و تقوا و صبر سنگر پشت جبهه نفوس است. (مؤلف).



مکیان بود که مایه مادی آنان برای تأمین زندگی و تهیه و بنیه مالی برای مقابله با مسلمانان از این طریق به شمار می‌رفت؛ ولی ناگهان مسلمانان با سپاه مجهز و خشمگین قریش برخوردند و بر سر آنان فرود آمدند: «يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا». با آنکه راه گریز و برگشت برایشان آسان بود، چنان‌که در شورا بعضی از افراد همین رأی را داشتند، یکسر دل به خدا و گوش به فرمان رسولش دادند تا چنان پیروزی را به دست آوردند و سربلند و فاتح و غانم به مدینه بازگشتند و حسرت و سرشکستگی و آرزو برای بازماندگان در مدینه ماند، تا نبرد دیگری پیش آید و آن بازماندگان نیز سرافرازی با خود آوردند. و همین آلودگی روحی و انحراف از تقوا و صبر و اخلاص بود. آنان می‌پنداشتند همین که به اسلام گراییدند و پیمبری با وحی در میان‌شان است، باید خدا و فرشتگان یارشان باشد تا همین که با دشمن روبرو شدند و شمشیری کشیدند و حمله‌ای بردند، سپاه دشمن درهم شکسته شود، و از خود و روح ایمان و ثبات و اخلاص غافل بودند و تصور نمی‌کردند که نیروی اصیل و زمینه امداد خدا و فرشتگانش همان ایمان و تقوا و صبر است. آیات سابق برای توجه به همان شرایط روحی و معنوی است که در کارزار اُحُد گروه بسیاری که موجب شکست شدند فاقد آن بودند. یکی از این اندیشه‌های پراکنده‌ای که در پی ضربه اُحُد پیش آمد این بود که گروهی گمان می‌کردند که سبب پیروزی قریش، دارایی و ثروتی است که سرمایه‌داران از طریق تجارت و سپس ربا دادن به دیگران در دست دارند که هم برای تجهیزات به کار می‌برند و هم بدهکاران را به دنبال خود می‌کشاند، و هم با یهودیان پیرامون مدینه که در هر دسیسه و تحریکی علیه اسلام دست داشتند، همکاری دارند. اما مسلمانان مدینه چه دارند؟ انصار که همان بومیان بودند، درآمدی از راه کشاورزی و نخل‌داری، مهاجران تهی دست هم که خانه و زندگی خود را در مکه گذاشته‌اند، بر آنان افزوده شده‌اند و حالت جنگ و آمادگی



هم آنان را از کسب و کار مستمر باز داشته به امید پیروزی و بردن غنایمی از مشرکین و رباخواران قریش بودند که اکنون در اُحد شکست خوردند و چیزی به دست نیاوردند و عده‌ای سرمایه‌های انسانی را از دست دادند، پس باید معاملات ربوی را که داشت از رواج می‌افتاد و زمینه تحریم آن فراهم می‌شد، رواج دهند. یهود حساب‌گر هم که به قلعه‌های اطراف مدینه خزیده ناظر و محاسب حوادث است، آمادگی نشان می‌دهد که اموالی با سود کمتر به دست بعضی از مسلمانان توانگر دهد و آنان با سود بیشتر به مسلمانان بینوا دهند، تا هم بازار سودبریشان دوباره رونق گیرد و هم در خلال «بطن» امور مسلمانان نفوذ کنند و «بطانه» گردند، که فرمان «لا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً» برای سد همین‌گونه نفوذ است.

این آیه «لا تَأْكُلُوا الرِّبَا...» نهی قطعی برای بستن این اندیشه و باز کردن انفاق همه جانبه است تا ریشه بهره‌کشی طبقاتی از میان مسلمانان برکنده شود و با هم و هماهنگ به کار و کوشش پردازند و جبهه داخلی را پاک و محکم گردانند. مگر نه اینکه استحکام جبهه داخلی سنگر نفوذ ناپذیر است هر چند در سنگر جهاد روبه‌روی با دشمن یک بار و یا چند بار شکست داده نشوند. مگر یکی از علل شکست اُحد همان خصلت مال‌جویی و طمع غنیمت‌بری نبود که گروه تیراندازان به هوای آن پناه‌گاه مسلمانان را به دست دشمن دادند؟ پاک داشتن اجتماع از اختلاف طبقاتی و بهره‌کشی از یکدیگر و بستن راه نفوذ دشمنان به داخل مسلمانان و پاک کردن نفوس از خصلت‌های مادی و جواذب آن، پایه و مایه و علت العلیل پیروزی‌های اجتماعی و نظامی است.

شکل کلمه «الربا» و قید حال «أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً»، ناظر به همان ربای معمول جاهلیت است که چون اجل می‌رسید و بدهکار قدرت پرداخت نداشت، ربح را افزایش می‌دادند تا آنکه گاه همه دارایی بدهکار و اهلش را فرا می‌گرفت و به



سادگی برده می شدند و گاه بدهکار بایست در سررسید وامش شتری می پرداخت و چون نمی توانست، تبدیل به شتر ارزش دارتر و یا بزرگتری می گردید. گاه شرط تضعیف ربح را از وقت معامله قید و گاه وقت سررسید تضعیف می کردند.

اضعاف جمع قَلَّتْ ضِعْف (به کسر ضاد): دو چندان و وصف مضاعفه، حاصل اضعاف است: همین که ربح با ضِعْف صعودی پیش رفت حاصل آن خود مضاعف می شود.

پس خبر از واقع است نه شرط تحریم که پی درپی مضاعف می شود تا دو قطب متضاد پدید می آورد، و این امر ویژه جزیره العرب نبوده بلکه اقتصاد ویژه محیط ربوی و همیشگی است که با اجتماع ایمانی در تضاد است و به کفر می انجامد: «وَأَتَقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»، برگشت به سوی ربا، روی گردانیدن از هدف های عالی ایمانی و انسانی است.

این ربای نسیه یا قرض است. بعضی از صحابه و فقهای اهل سنت همین ربا را حرام دانسته و بیشتر فقهای عامه و همه فقهای امامیه هر دو نوع ربای نسیه و فضل را. آن ربا منصوص قرآن و اصل است و این ربا - فضل - که معامله جنس به جنس می باشد، به استناد سنت و یا حریم آن، ربا محسوب می شود و فرع است. آن ربا همین است که به پیروی از سرمایه داری غرب و نفوذ آن در همه کشورها جا باز کرده به صورت انواع بانک ها درآمده و با پشتیبانی قوانین و قدرت اجرایی و علی رغم تصریح قرآن کریم، پیوسته در کشورهای اسلامی (اسمی) انواع و شعب آن گسترده می شود. در زمان جاهلیت، ضامن اجرایی آن همان قدرت فردی یا قبیلگی بود که گاه به انگیزه غیرت و یا وساطت سران، رباخوار از آن چشم می پوشید و یا بدهکار بار و بنه اش را می بست و بر شترش می نشست و راه بیابان در پیش می گرفت و از دسترس رباخوار بیرون می رفت. امروز بدهکار در مانده، یا باید



خانه و زندگیش به حراج رود و یا روانه زندان شود و یا تجدید قرارداد کند و سود را به حساب اصل وام گذارد و همچنین ...

شاید که «أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً» که به صورت حال و یا مفعول فعل مقدر آمده، به جای «باضعاف مضاعفة» نظر به طبیعت و وصف ربا باشد که خودبه خود سود رباخوار پیوسته مضاعف می‌گردد و درآمد بدهکار بر آن افزوده می‌شود. بنابراین، شامل هر نوع ربایی است که چنین طبیعت و وصفی را دارد.

در اجتماعی که باید شکل گیرد و اختلاف داخلی‌شان ریشه کن گردد و برای دوام آن و تشکیل صفوف سپاهی و تجهیزات آن نیاز به اصول دارد و باید ریشه‌های علاقه‌ها و وابستگی‌های مالی‌کننده شود، این خطاب آگاهی‌دهنده و نهی از اصل رباخواری باید بالای سرشان باشد^۱.

به هر صورت این آیه نهی صریح و قاطعی از رباخواری دارد، دو بار امر به تقوا و بیم عذاب برای کافران است و اشاره به این حقیقت که اگر رباخواران توجهی به این نهی نکنند در زمره کافرانند: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»: از خودداری و سرپیچی از این نهی و فرمان پروا گیرید، باشد که در جهت فلاح حرکت کنید و بدان برسید و توجه داشته باشید که رباخواری آتشی را فراهم می‌کند که برای همه کافران است. آن‌گاه امر به اطاعت از خدا و رسول که

۱. قال رسول الله ﷺ: «يا علي، ان القوم سيفتنون باموالهم، و يمتنون بدينهم على ربهم، و يمتنون رحمته، و يأمنون سطوته، و يستحلون حرامه بالشبهات الكاذبة و الاهواء الساهية، فيتحلون الخمر بالثبذ، و التحت بالهدية، و الزيا بالبيع» (مؤلف) (نهج البلاغه از خطبه ۱۵۶): رسول خدا ﷺ گفت: «علي! این مردم به زودی فریب‌داری خود را خورده دچار آشوب شوند، و باین داری خود بر پروردگارشان منت گذارند، و در عین حال آرزوی رحمتش را دارند و در برابر قدرت غضبش آسوده‌خاطر به سر می‌برند، و حرام او را با پیش آوردن شبهه‌های دروغ و هوس‌های غافل‌کننده حلال می‌شمارند و در نتیجه شراب را با نبیذ شبیه دانسته حلال می‌دانند و رشوه‌خواری را به اسم هدیه می‌گیرند و ربا را به نام خرید و فروش جایز می‌دانند».



موجب ترحم به خلق است و جلب رحمت خدا:

«وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ». با اطاعت کامل از فرمان‌های خدا و رسول، زندگی معمولی سراسر کینه‌توزی و دشمنی به رحمت خدا و خیر بدل می‌شود، هم خود با خود و هم خدا با همه. این تحول روحی و اجتماعی، از اطاعت خدا و رسول برمی‌آید نه با اطاعت از جنگ‌افروزان، و رهایی از هر بند و آزادی از اطاعت غیر خدا را در بر دارد: «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ»، تقوا گرفتن از انگیزه‌های افزایش مال، آن‌هم از طریق ربا، وسیله‌ای است برای رهایی و رستن از جواذب آن ﴿لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾. و اطاعت از خدا و رسول، انسان را به سوی محیط ترحم و تعاون پیش می‌برد، زیرا سرچشمه رحمت از مبدأ آن و از قلوب خلق سرچشمه می‌گیرد.

آیات ۲۷۵ تا ۲۸۰ سوره بقره، بیان آثار روحی و اقتصادی و حکمت تحریم رباست و موعظه‌ای می‌باشد «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ» و شاید جمله «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» خبر از حکم واقعی باشد نه فعلیت تحریم، و نیز امر به «ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا» بازداشت رباخواران از تعقیب سودهایی باشد که در نزد برخی از مسلمانان داشتند. بنابراین و به قرینه ترتیب این دو سوره، آیات سوره بقره باید پیش از این نهی نازل شده باشد. **پاشنه آتلاین «طالقانی و زمانه ما»**

«وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ».

عرض، به معنای وسعت چشم‌انداز و آنچه در معرض دید است، نه به معنای مصطلح، مقابل طول. چون طول بهشت بیشتر و یانامتناهی و قرب به خدا و کمال غیرمتناهی است. عرض چشم‌انداز بهشت نیز به وسعت دید بیشتر است که هر چه بینش بیشتر و وسیع‌تر آسمان‌ها و زمین را بنگرد، وسعت دید بهشتی‌اش افزایش



می‌یابد، چون آسمان‌ها و زمین نمودار قدرت و حکمت و جمال و پرتو و حاشیه‌ای از بهشت و ملکوت است. همین وسعت حکمت که متقی و مترقی را بالا می‌برد و در خود جای می‌دهد، رجوم و پرت‌کننده شیاطین و شیطان‌صفتان است: ﴿وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ﴾^۱ که آن‌ها را به تنگنا و پرتگاه جهنم سوق می‌دهد و از صعود باز می‌دارد، پس آن که رو به آسمان‌ها و ملکوت دارد رو به بهشت است و آن‌که از آن برمی‌گردد و به تاریکی هواها رو می‌آورد، رو به جهنم است. چون از درون متضاد انسانی اعداد (پیوسته آماده) می‌شود «أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ - أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» تراحمی در آن نیست تا جای سؤال باشد که چون بهشت عرض آسمان‌ها و زمین است، نه مانند عرض آسمان و زمین: «كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ». حال که همه جا را بهشت فراگرفته پس جهنم در کجاست؟^۲

اعداد بهشت و دوزخ که با نسبت دادن به متقین و کافرین آمده، می‌رساند که زمینه بهشت و دوزخ در درون انسان و جهان فراهم است، محرک تقوا و کفر آن را به ظهور و فعلیت می‌رساند، نه چون اندیشه و گفته اشاعره که بهشت را با همه خصوصیات و معیارها و فعلیت، موجود می‌دانستند و نه معتزله که می‌گفتند سپس موجود می‌شود. **بخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

تقوا، اعداد شمول رحمت و مغفرت است تا ریشه گناهان و خوی‌ها کنده شود و استعدادهای خیر و کمال به حرکت و مسابقه درآید، تا هر چه پیش رود درهای بهشت گشوده شود. در این مسابقه به جای دشمنی و درندگی، محیط خیر و رحمت

۱. و آن‌ها را وسیله‌هایی برای راندن شیطانها قرار دادیم. الملک (۶۷)، ۵.

۲. رُویْ اَنْ اَنْسَ سَأَلَ عَنْ ذَلِكِ، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ النَّهَارُ فَأَيْنَ اللَّيْلُ» = خدای برتر و منزّه تر از آن است که در کلامش نقصی باشد و نیز گفته او برتر از اندیشه محدود به مکان و زمان است، همین که روز آمد شب کجا است؟ چون شب جز محدوده و سایه پرتو نور و خارج از محیط آن نیست: جسمی است که محو در پرتو نور است. (مؤلف) (مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۳۷. الدر المنثور، ج ۲، ص ۷۲).



و تعاون است: «و سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ...» در مقابل مسابقه برای مال اندوزی و رباخواری که دشمنی و کینه توزی و استثمار و سگ خویی «تکالب» و جنگ های استعماری است که دنیا را زیر سایه تاریک شوم می کشاند و در آخرت این گونه اندیشه و خوی ها، به فعلیت و کمال می رسد و به صورت بارز و کامل تری درمی آید. این همان جهنم است که «أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ».

در مقابل آنکه رباخواری، رباخوار را به بندگی ثروت و چند برابر کردن آن می کشاند و ربا دهنده را در بند رباخوار گرفتار می سازد و همه را به سقوط و تاریکی و کفر و خشونت و قساوت؛ سرعت و سبقت برای مغفرت، شخص را به آزادی و نور و گذشت و رستن از بندها هدایت می کند.

سَارِعُوا، سرعت متقابل و افزایش آن را می نمایاند، تأثیر سرعت در حرکت و به عکس، یا رقابت افراد رونده و پویا و تأثیر متقابل آنها. «مِن رَّبِّكُمْ»، بیان منشأ مغفرت و ربوبیت خاص و مضاف است. اطاعت خدا و رسول و تن دادن و فرمانبری کردن به هدایت و نظامات و احکام آیین خدایی، پیوسته برای تغییر انسان و باز شدن میدان حیات برتر در برابر او است و حرکت و سرعت یافتن در این میدان، همان به سوی مغفرت است که هر چه بیشتر به کمال ربوبی مطلق نزدیک تر و از نقص ها و آلودگی ها مصون تر و استعداد های ربوبی شکوفان تر: «مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»، و از میدان تنازع زندگی تنگ حیوانی دورتر می شود و بهشت ها و بهجت هایی که از مغفرت و شکوفایی استعدادهای انسانی تجلی می کند تا بی نهایت: «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»، گرچه عرض آسمان ها و زمین در چشم انداز انسان محدود می نماید، اما در واقع بی نهایت است. در سوره حدید آیه ۲۱، سابقوا آمده و کعرض ... ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...﴾. آنکه از مغفرت و ربوبیت روی گردانده و استعداد های



انسانیش خفته یا خفته شده، از گونهٔ انسانی همین سترده مویی و با دو پا پویی و خصلت‌های حیوانی برایش می‌ماند، بعلاوهٔ فطرت و انگیزه‌های افزایش جویی و رقابت با عقل و اختیاری که به میدان تنگ تنازع و تضاد در بقا - بقای همین زندگی بی‌بقایش - می‌کشاند که استثمار و رباخواری مضاعف و طبقه‌بندی‌ها، و آتش‌ها و جنگ‌ها از پدیده‌های آن است: «أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ». اگر همین انسان مطیع هدایت و نظامات و احکام خدایی شد و در جهت مغفرت ربوبی تغییر جهت داد و تحول و تحرک یافت، میدان مسارعه و رقابت به سوی کمال ربوبی و بهشتی به رویش باز می‌شود که: «أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ».

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

«الَّذِينَ» وصف متقین است، ظرف «فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ» برای بیان تعمیم انفاق است. معنای سراء، خوشی و آسایش همگانی و ضراء، سختی و ناخوشی است نه آسانی و سختی یا تنگ‌دستی، و با (یسر و عسر) تفاوت دارد. هم‌چنان که مال‌اندوزان و رباخواران در هر پیش‌آمد و در رفاه و سختی و صلح و جنگ و هر فرصتی به صورتی به بردن و مکیدن اموال مردم می‌پردازند، این نمودار تقوا و وصف خاص متقین است که در هر شرایط از سرمایه‌های مادی و معنوی خود انفاق می‌کنند. چون تقوا صفتی و سرمایه‌ای معنوی و محرک و مولد است، و با آن تعمیم در همهٔ حالت‌ها نشان می‌دهد که انفاق نه تنها برای از میان بردن نیازها و رفع آن است، بلکه انفاق هرگونه دارایی - مالی و معنوی - راهیابی به دیگران و وسیلهٔ انتقال محبت و پیوند جمعی است، تاب‌داندیشی و کینه‌ها، تبدیل به محبت و رحمت عمومی شود. از سوی دیگر هر نوع انفاقی، گسستن و کنده شدن از علاقه‌ها و



وابستگی های خودخواهانه و خودبینانه است که انسان را بسته و راکد و واژگون می‌دارد. استمرار انفاق، با بیان ینفقون به صورت فعل مضارع، گویای آن است که ریشه‌های عمیق بستگی‌ها باید به تدریج کنده و شخص یک سره آزاد شود و تغییر جهت دهد. انفاق باید همگانی و با همه امکانات برای همه و همیشه باشد تا نگهبان وحدت و رحمت متبادل جمعی و نخستین سکوی حرکت و باز شدن فضای حیات و سرعت یافتن به سوی مغفرت ربوبی «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ» شود، چه در هر انفاقی، نوعی انبساط و تعالی مشهود است، نه انفاقی که وسیله غرور و برتری‌جویی و امتیاز‌گرایی، و گداپروری و بینوایی دیگران گردد. این‌گونه انفاق مؤکد قرآنی، برتری شخص بر خود و متعلقات و مالکیت حقیقی خود است و وسیله ساختن آنها، و جز آن محکومیت و مملوکیت هر چه و هر که. متقین که با انفاق رسته و وارسته شده‌اند، حاکم بر خود و بر انگیزه‌های انحرافی خود می‌گردند و در برابر تعرض به خودشان - نه حق عمومی - کینه و خشم ندارند و چشم می‌پوشند: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ». این‌ها صفات و اعمال نمایان متقیان است، گرچه حقیقت تقوا روحی و نفسانی است. در حالت غیظ، که شدت غضب است، عقل و اراده سلب می‌شود و چه بسا بیش از استحقاق به خشم آورنده به او ستم می‌کند و یا دست به جنایت و زبان به سخنان ناروا می‌گشاید. کظم غیظ، پس از آن است که انسانی ناملایم و تجاوز به حق و حریم خود درک کند و متأثر شود و به خشم آید، و در همه حال با نیروی عقل و تقوا خود را مهار کند، و این با خونسردی که بسا بی‌اعتنایی و تخدیر درک و احساس است جداست، آن از خصلت و قدرت تقواست، و این چه بسا از رذائل است. کظم غیظ نمودار دیگری از تقواست که اراده و مهار نفس در هر شرایطی، به دست عقل ایمانی است که هم به سوی انفاق و تعاون پیش می‌برد و هم از سرکشی و تجاوز بازمی‌دارد و چشم‌پوشی



از همگان به دنبال می‌آورد:

«وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ». الناس تعمیم دارد به همگان از افراد مؤمن و غیر مؤمن. گذشت و نادیده گرفتن ناملایماتی است که از مردم می‌رسد و هم چنین چشم‌پوشی از چشم دوختن به خلال اخلاقی و رفتار خصوصی مردم و عیب‌جویی است. این عفو که مرتبه برتر و مقام بالاتر از کظم غیظ است (کظم غیظ به تنهایی چه بسا کینه درونی و عقده دشمنی شود، عفو پاک کردن درون از هر کینه و دشمنی و چشم‌پوشی از دیگران است.) تا آنجا پیش می‌رود که به حقوق خلق و خالق تجاوز نشود، در این مورد جای امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و جهاد است. «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». احسان، نیکی کردن و کار را نیک انجام دادن است. اثر محبت خدا جاذبه‌ای است که از یک سو به سوی تعالی و به سوی خدا و از سوی دیگر از ضمیر خلق ظاهر می‌شود و به سوی محبوبشان می‌کشد. انفاق و کظم غیظ و عفو از مظاهر تقوا و تقوا برای بیرون بردن از ستم و تجاوز و رساندن به مقام احسان است که برترین مقام انسانی به شمار می‌رود و پایه و اصول آن همان انفاق و کظم غیظ و عفو است، و همی گسترش می‌یابد و انواع و مراتب نیکی و خیر را شامل می‌شود. در روایت است که کنیزکی بالای سر امام علی بن الحسین علیهما السلام ایستاده بود و برای وضو آب بر دست آن حضرت می‌ریخت. ناگهان آفتابه از دستش رها شد و گونه‌اش را شکافت. آن حضرت خشمگین سر برداشت و به او نگریست. کنیز گفت خداوند می‌گوید: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ!» فرمود خشم خود را فرو بردم. کنیز گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ». فرمود: خداوند از تو درگذرد. گفت: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». فرمود برو که تو آزادی. این روایت مبین مراتب و مدارج این صفات و اخلاق انسانی و قرآنی است و نیز نمونه‌ای است از وضع بردگان که چگونه در پرتو اسلام و در خاندان اهل بیت تربیت و رشد و کمال دینی می‌یافتند و دارای آزادی روحی و



معنوی می شدند و شایستگی آزادی کامل را پیدا می کردند و با پیش آمد مناسب و یا با طرق گوناگون بوسیله احکامی که اسلام وضع کرده است، آزادی واقعی می یافتند.

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ، وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ، وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ».

«وَالَّذِينَ»، عطف به «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ»، و از صفات دیگر متقین و آن متقیانی است که مقام تقوایشان به حد «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ» نرسیده است. اذّا، به جای «ان» اشعار به کار غیر مترقبه دارد. ظاهر از لغت فاحشه گناهان رسوا و بزرگ و باز و تجاوز به حدود و حقوق اجتماع است و انگیزه غریزی و شهوانی دارد، در مقابل «أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» که گناهان کوتاه شخصی است و در نفس همان گناهکار و ظلمت روح او اثر می گذارد. و این دو گونه گناه به حسب مراتب و چگونگی شرایط مختلف است. چه بسا گناهی به ظاهر کوچک «صغیره» است که از جهت صدور از شخص و شرایط تأثیر، بزرگ و سنگین می باشد و به عکس. از این نظر گرچه به تصریح قرآن بعضی از گناهان بزرگ است: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ﴾^۱ ولی در آیات قرآن نشانه گذاری و تقسیم بندی کبائر و صغائر نیامده و آنچه در روایات آمده بیان بعضی مصادیق و در شرایط و سطح عمومی است. از این جهت بعضی از گناهان در روایتی جزء کبائر آمده و در روایت دیگر نیامده است و همچنین چون شرایط و مرتبه روحی و معنوی و آگاهی گناهکار و چگونگی اثر آن در دیگران مختلف است، چه بسا گناهی برای شخصی در اجتماعی و یا خلوت گاهی صغیره باشد و همان گناه برای دیگری و در اجتماعی و یا آشکارا کبیره است. و همچنین است وضع روحی گناهکار. از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است: «لَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ وَلَا كَبِيرَةَ

۱. اگر از گناهان بزرگی که از آن ها نهی می شوید کنار بگیرد... نساء (۴)، ۳۱.



مَعَ الْإِسْتِغْفَارِ^۱ پس تقسیم و شماره گذاری محدود بعضی از متکلمین و فقهاء برای گناهان، مستند به موازین عقل قرآنی نیست.

«ذَكُرُوا اللَّهَ»، اشعار به این حقیقت دارد که شخص موحد آگاه و باایمان، آن گاه که گناهی از او سر می زند عظمت و نظارت خداوند سبحان از یادش رفته و از او بریده شده که با یادآوری او دوباره آگاه می شود و مغفرت می طلبد. و نیز گناه برای آنان آگاهی آور و محرک به سوی حق است، از یک سو آگاهی و از سوی دیگر پشیمانی و احساس به نقص و پستی بشری است.

«وَمَنْ يُغْفِرِ الذُّنُوبَ»، استفهام تنبیهی است تا اندیشه را برانگیزد و آگاهی آورد. انسان فطری و هشیار که اثر و تیرگی گناه را در شخصیت روحی خود احساس کرد و آگاه گردید، وسیله ای برای جبران آن می جوید و جز روی آوردن به مبدأ رحمت و خیر راهی نمی یابد و خود اعتراف می کند: «مَنْ يُغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ»، و همین بازگشت و اعتراف یکی از طرق شناخت مبدأ است. اگر گناه از امور حقوقی خلق باشد، شخص ستم شده، فقط می تواند که عفو کند یعنی از مؤاخذه شخصی و قانونی درگذرد، اما مغفرت جز از خداوند نشاید.

«عَلَى مَا فَعَلُوا»، فعل ماضی است و به قرینه «لَمْ يُصِرُّوا»، مقصود فعل گناه است و اعم است از گناه معلوم یا مجهول برای گناهکار. «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (فعل مضارع) دلالت بر حصول علم به گناه و عواقب آن دارد. زیرا مناط گناه علم است، و کسی که به گناهی عالم و آگاه نباشد مؤاخذه ندارد. و اگر علم به گناه بودن داشته باشد و انجام دهد، گرچه در واقع گناه نباشد، گناه کار و متجرّی است.

انان که همی انفاق می کنند و ... و محسن و محبوب و مجذوب خدایند، از

۱. هیچ گناهی، با اصرار و پافشاری در تکرار آن، کوچک نیست، و هیچ گناهی به آمرزش خواهی بینجامد بزرگ نیست. (کافی، ج ۲، ص ۲۸۸)



ارتکاب و گرفتاری این گونه گناهان - «فَعَلُوا فَاْحِشَةً...» - رسته‌اند و اینان که در آغاز راه و در اولین مراحل تقوا هستند، چون گناه متجاوز و مسری «فاحشه» یا گناهی که پیوسته ظلم به خودشان باشد انجام دهند، چنان آگاه و بیدارند که پشیمان می‌شوند و خدا را به یاد می‌آورند و از او مغفرت می‌طلبند تا آثار و دنباله‌های گناه‌شان «ذنوبهم» را محو کند. جز یاد خدا و مغفرت و رحمت او، چه چاره‌ای برای زدودن آثار تاریکیهای گناهان است: «وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» و پس از پیشامد انجام گناه و پشیمانی - یاد خدا و استغفار - دیگر توبه خود را نمی‌شکنند و آگاهانه به گناه باز نمی‌گردند. چه توبه‌شکنی خود گناهی بزرگ‌تر و اصرار به گناه منشأ عادت می‌شود، زیرا اگر عادت شد، آگاهی وجدانی و تذکر به خدا و متأثر شدن از گناه، اندک یا خاموش می‌گردد: «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ».

«أُولَئِكَ جَزَاءُ هُم مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ».

«أُولَئِكَ»، اشاره به همه موصوفین «الَّذِينَ يُتَّقُونَ...» یا همین کسانی است که در معرض گناه بزرگ و کوچک قرار دارند: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاْحِشَةً...» که مشمول مغفرت رب هستند، تقدم مغفرت بر جنت برای آن است که تا از گناه و آثار آن پاک و مشمول مغفرت نگردند شایسته بهشت نمی‌شوند («جَنَّاتٌ تَجْرِي...» در اوائل سورة بقره تعریف شده است)^۱. و با رستن از گناه و پاک شدن از آن‌ها پاداش‌هایی به تناسب و مقیاس عمل می‌گیرند «وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ». عاملین کسانی هستند که عامل به آن اصول باشند، یا عمل به آن اصول و به هر خیر و احسانی است که خود عمل در طریق خیر، منتج و مولد است.